


بررسی تطبیقی عشق از دیدگاه ابن فارض مصری و یوحنا صلیبی

ک سیدمحمد رضا میریوسفی / دانشجوی دکتری عرفان و ادیان مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی

abasehosyen@yahoo.com

 orcid.org/0000-0002-0666-8349

Kermania59@yahoo.com

علیرضا کرمانی / دانشیار گروه عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

ahmadsaeidi67@yahoo.com

احمد سعیدی / دانشیار گروه عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۱ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۴

چکیده

«عشق الهی» بن‌مایه عرفان ابن‌فارض و عرفان یوحنا را شکل می‌دهد. جایگاه عشق در دستگاه عرفانی آنها به‌گونه‌ای است که هیچ آموزه‌ای را بدون عنصر «عشق» نمی‌توان یافت. عشق در تار و پود اندیشه عرفانی آن دو حضور دارد. به اعتقاد ابن‌فارض و یوحنا صلیبی، با جذب روح در عشق الهی، دسترسی به همه فضایل و کمالات الهی برای انسان ممکن می‌شود. در دستگاه سیر و سلوک عرفانی این دو عارف، گذر از مقامات سلوکی بدون عشق میسر نیست. علت و محرک ورود در وادی سلوک «عشق» است؛ همچنان‌که نهایت این سیر و تقرب به معشوق نیز با غرق شدن در عشقی بی‌پایان همراه است. عشق همانند هستی، حقیقتی یافتنی است و در حیطه فهم، محصور و محبوس نمی‌شود. هر دو عارف از عشق به‌عنوان عطیه الهی یاد کرده‌اند که هم درد است و هم درمان. بهجت، معرفت‌بخشی، حیات‌بخشی، تهذیب، و ازلی بودن از ویژگی‌های مشترک عشق نزد آنان است. عشق است که انسان را از جهنم جدایی و غربت به مقام وصل و وحدت می‌رساند. در این مسیر عشق و اتحاد، ابن‌فارض و یوحنا هر دو بر نقش انسان کامل تأکید فراوان دارند که واسطه فیض و دستگیر و صعوددهنده انسان‌هاست. در این مقاله با روش تحلیلی و مقایسه‌ای دیدگاه دو عارف را درباره عشق مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کلیدواژه‌ها: عشق، بررسی تطبیقی، ابن‌فارض مصری، یوحنا صلیبی.

«عرفان تطبیقی» علمی است که از مطالعه و مقایسه میان دستگاه‌های عرفانی در حوزه‌های فرهنگی - دینی گوناگون سخن می‌گوید. منبع این مطالعات آثار عرفانی برجسته‌ای است که در میان ملل و ادیان جهان شکل گرفته است. یکی از محورهای مهم در عرفان تطبیقی بررسی و مقایسه عرفان اسلامی و مسیحی است.

اسلام و مسیحیت دو دین الهی با بیشترین پیرو در جهان هستند. مطالعه گرایش‌های عرفانی و فطری آن‌سان که در سایه تعالیم این دو دین پرورش یافته و بارور شده‌اند و کشف نقاط اشتراک و افتراق آنها و تأکید بر نقاط مشترک امری است که دانستن آن برای ایجاد معنویت و عبودیت مشترک و اتکا بر «کلمه‌سواء» در این جهان بحران‌زده، ضروری است.

یکی از راه‌های بررسی تطبیقی عرفان، مطالعه و مقایسه افکار و رفتار شخصیت‌های تأثیرگذار هر دو دین است. در این نوشتار از میان عرفای بزرگ اسلامی/ابن‌فارض (۵۷۶-۶۳۲ق) و از میان عرفای مسیحی یوحنا صلیبی (۱۵۴۲-۱۵۹۱) به سبب جایگاه و نقش تأثیرگذار آنها و به لحاظ آثار عرفانی برجای مانده، برگزیده شده‌اند.

یکی از مؤلفه‌های اصلی اندیشه عرفانی این دو عارف مسئله «عشق» است. موضوع این مقاله «تیین جایگاه عشق در نظام سلوکی و عرفانی این دو عارف» است. عشق در مدرسه عرفانی این دو عارف در بادی امر، منشأ تولید طلب و اراده، سپس مرکب حرکت، و در آخر مقصد حرکت است.

ابوحفص عمر بن علی السعدی، معروف به «ابن‌فارض»، در سال ۵۷۶ق در قاهره متولد شد. چند سالی از مردم فاصله گرفت و به عبادت و تأمل و تجرد گذراند؛ ولی به هیچ کشف و شهودی نرسید. قصد مکه کرد و پانزده سال مجاور حرم شد. در این سال‌های حضور در مجاورت خانه خدا، مواهب عرفانی بی‌شماری روزی او شد. *ابن‌فارض* وقتی به مصر بازگشت، همانند صالحان و ابرار مورد استقبال قرار گرفت. سرانجام در سال ۶۳۲ق، در قاهره وفات یافت و در دامنه کوه «المقطم» به خاک سپرده شد (حلمی، ۱۹۷۱، ص ۱۶).

ابن‌فارض شاعر «عشق» است. «عشق» در مرکز اندیشه عرفانی او قرار دارد. به همین سبب او را «سلطان‌العاشقین» خوانده‌اند (فاخوری، ۱۳۶۸، ص ۵۱۸). سیری اجمالی در اشعار عرفانی او نشان می‌دهد که او عشق را تجربه کرده است. نوع بیان ادیبانه و استفاده از کنایات و استعارات در تبیین حالات عاشقانه در اشعار *ابن‌فارض* سه برداشت کلی را موجب شده است:

برخی مفهوم «عشق» در ادبیات وی را به معنای عشق مجازی گرفته‌اند و ایبات مربوط را به عشق زمینی تأویل کرده‌اند (حلمی، ۱۹۷۱، ص ۱۵۶).

گروه دوم برای *ابن‌فارض* دو مرحله زندگی قائل شده‌اند: مرحله عشق مجازی و مرحله عشق عرفانی (ذکاوتی، ۱۳۸۹، ص ۴).

ولی کسانی مانند *فرغانی* و *کاشانی* همه اشعار *ابن‌فارض* را عرفانی دانسته و عشق او را عرفانی تفسیر کرده‌اند.

مبنای توضیح اندیشه ابن‌فارض در این مقاله و راهگشای فهم آموزه‌های او درباره عشق شرحی است که توسط قونوی، فرغانی و ابن‌ترکه بر «تائیه» معروف او نگاشته شده است. از نگاه ابن‌فارض حرکت کلی عالم و پیدایش موجودات از مبدأ واحد و سیر و رجوع آنها به اصل خود، همه در سایه عشق صورت می‌پذیرد. رهایی و فنای انسان از بندها و تقیدات مادون و پیوستن و متحد شدن با مراتب عالی بجز از طریق عشق ممکن نیست. عشق است که می‌میراند و زنده می‌کند و حیات طیبه ابدی را به ارمغان می‌آورد.

یوحنا صلیبی (۱۵۴۲-۱۵۹۱)، عارف، متأله و شاعر اسپانیولی است که در ادبیات عرفانی مسیحی و شکل‌گیری نوع خاصی از رهبانیت در اروپا تأثیر چشمگیری داشته است. در قرن شانزدهم، همزمان با ظهور او، طیف وسیعی از مکاتب عرفانی در اسپانیا رواج داشت. از آن میان، دو فرقه «یسوعیان» و «کرملی‌ها» در فرایند شکل‌گیری اندیشه و حیات عرفانی یوحنا بسیار مؤثر بوده‌اند.

اندیشه قدیس/یگناتیوس (۱۴۹۱-۱۵۵۶)، مؤسس فرقه «یسوعیان»، زمینه روی آوردن یوحنا به زندگی رهبانی و زاهدانه را فراهم ساخت؛ زیرا زهد شدید، عمل‌گرایی و عادت‌ستیزی از مشخصه‌های بارز اندیشه/یگناتیوس بود. با وجود اهمیت فرقه «یسوعیان» در ساخت اندیشه عرفانی یوحنا، ولی آنها نتوانستند یوحنا را در حلقه خود حفظ کنند. یوحنا با ملاقات قدیسه ترزا آویلابی (۱۵۱۵-۱۵۸۲) و ورود به طریقه عرفانی «کرملی» وارد یک زندگی اجتماعی و معنوی جدیدی شد.

طریقه «کرملی» مانند سایر طریقه‌های عرفانی بر زیست زاهدانه و راهبانه تأکید داشت و اساس عرفان خود را بر تطهیر قلب، وصال و فنای الهی استوار کرده بودند. یوحنا عارفی خلوت‌نشین بود، اما او درک اجتماعی خاصی از دوران خود داشت. شجاعت خاص او در مبارزه با برخی از کشیشان، موجب تبعید و زندانی شدن او گشت و سرانجام در اثر شکنجه‌ها و جراحات در سال ۱۵۹۱ از دنیا رفت و بدین‌روی برخی او را «شهید» نامیده‌اند.

یوحنا به دنبال آن بود که آرمان محبت و عشق الهی را به شیوه‌ای دقیق و مستحکم برای سالک متجلی سازد. به باور وی هر کسی را توان قدم نهادن در سیر و سلوک نیست. روح فقط به کمک عشق می‌تواند مراحل سه‌گانه (تغییر، تبدیل و استحاله) را طی کند.

گام نخست یعنی: یک فعالیت عامدانه برای رهایی از امبال و گرایش‌های دنیوی.

گام دوم که یوحنا از آن به «نیمه‌شب روح» تعبیر می‌کند، رهایی کلی از هر نوع اندیشه و آگاهی است و سالک به صفات الهی آراسته می‌گردد.

گام سوم و مرتبه نهایی مرحله ارتباط و گفت‌وگوی خدا از اسرارش با روح است. یوحنا این مرحله را تاریک و ظلمانی می‌داند؛ زیرا آنچه برای روح اتفاق می‌افتد توصیف‌ناشدنی است.

آثار یوحنا به زبان اسپانیولی است و به سبب ناآشنایی محققان ایرانی، پژوهش‌های جدی و اصیلی در زمینه عرفان اسپانیا و به‌ویژه اندیشه یوحنا صلیبی انجام نشده است. تحقیق حاضر فاقد پیشینه خاص است، به این معنا

که تاکنون در زمینه مقایسه نظام‌مند تفکر این دو عارف، هیچ پژوهشی در حد کتاب و مقاله صورت نگرفته است. اما برای پیشینه عام این پژوهش می‌توان به شرح متعددی که بر اشعار *ابن‌فارض* به زبان فارسی و عربی نگاشته شده‌اند، اشاره کرد. از مهم‌ترین آنها می‌توان به شرح عربی *سعیدالدین فرغانی* بر تائیه به نام *منتهی‌المدارک* و به شرح فارسی *سعیدالدین فرغانی* بر تائیه به نام *مشارق‌الدراری* اشاره کرد و در مقاله‌ها می‌توان مقاله «بررسی تطبیقی ویژگی‌های عشق در شعر حافظ و ابن‌فارض» از *فضل‌الله میرقادر* را نام برد. در مورد *یوحنا صلیبی* و اشعار او مقاله‌ها و شروحاتی به زبان اسپانیولی نگاشته شده که بخش بسیار محدودی از آنها به زبان‌های انگلیسی و عربی ترجمه شده‌اند. چند مقاله تطبیقی نیز به زبان فارسی درباره *یوحنا صلیبی* وجود دارد که آنها هم توسط محققان زبان و ادبیات فارسی به نگارش درآمده‌اند. به همین دلیل مقالات مزبور نیز بیشتر به جنبه‌های زبان‌شناسانه و ادبی اشعار *یوحنا صلیبی* توجه کردند. مهم‌ترین آنها مقاله «الهیات صلیبی - تمثیلی یوحنا صلیبی» از *مسعود صادقی* و مقاله «فنا‌ی از خود و مرگ خودخواسته در اندیشه عین‌القضات و یوحنا صلیبی» می‌باشد.

۱. عشق از دیدگاه یوحنا

قدیس یوحنا از تعریف «عشق الهی» و بیان چگونگی آن امتناع می‌کند و معتقد است: کسی که به دنبال تعریف «عشق» با کلمات باشد - در حقیقت - آن را نیافته است. به اعتقاد او، واژه‌ها قدرت انعکاس حقیقت عشق را ندارند. به بیان دیگر، عشق یک حقیقت چشیدنی است که فهم واقعی آن فقط در حیطه ادراک عارف عاشق قرار دارد. زبان بیان، حتی توسط عارفانی که به مقام عشق رسیده‌اند نیز از توصیف عشق قاصر است (خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۱۵).

از دیدگاه *یوحنا* ظهور و ابراز عشق از سوی مدعی عشق نشان‌دهنده آن است که سالک هنوز از انانیت تهی نشده است. *یوحنا* معتقد است: برای تجربه عشق، روح باید در اشتیاق شدید به مسیح، خود را از امیال دنیوی جدا کند و تفکرات ناپاک را از خود دور سازد. در حقیقت، اشتیاق به خدا، دیدن او و داشتن او، تمام احساسات و تأثیرات دنیوی را از قلب پاک می‌کند و روح را به سوی عشق الهی حرکت می‌دهد (ایدم، ۱۹۳۴، ص ۱۷).

یوحنا در آثار خود با استناد به آیات کتاب مقدس، مبنی بر اینکه خداوند از میان شعله‌های آتش با حضرت موسی علیه السلام به گفت‌وگو پرداخت (والتر، ۱۹۶۷، ص ۲۴-۲۵) و به تعبیر آباء کلیسا «آتش الهی پایین آمد، در حالی که سوزان نبود، بلکه روشن‌گر و معرفت‌افزا بود» (دنيس، ۱۹۹۵، ص ۲۳۱)، عشق الهی را به آتش تشبیه می‌کند.

بهترین منبع برای فهم و درک ماهیت عشق، آثار و اشعار او، به‌ویژه کتاب *شعله زنده عشق* است. برای نمونه او در نخستین قطعه این کتاب، تصویر خود از چگونگی عشق را بیان می‌کند؛ آنجا که *یوحنا* می‌گوید:

ای شعله شیرین! ای زخم دلپذیر! ای دست مهربان! ای حس لطیف! ای کسی که زندگی جاوید را عطر و بو می‌بخشی و همه دیون را می‌پردازد و با فنا‌ی روح در خود، مرگ را به زندگی تبدیل می‌کنی!
(خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۴۰).

در تفسیر این عبارت، یوحنا تفسیر سه واژه «دست»، «حس» و «شعله» را بیانگر سه شخص تثلیث (یعنی پدر، پسر و روح‌القدس) می‌داند و معتقد است: به واسطه آنها فعل الهی در روح انسان ظهور می‌کند. «شعله» نماد روح‌القدس، «دست» نشان پدر، و «جسم» مظهر پسر به‌شمار می‌آید. یوحنا این سه عطیه را هم‌جوهر و هم‌ذات می‌پندارد (ایدم، ۱۹۳۴، ص ۱۹). یوحنا معتقد است: این سه فیض عظیم در درون روح انسان کامل می‌شوند؛ به این معنا که آنها مرگ را به زندگی تغییر می‌دهند و روح را در خود مستحیل می‌کنند.

۲. عشق از دیدگاه ابن‌فارض

ابن‌فارض عشق الهی خود را بعد از سوگندهای بسیار چنین ابراز می‌دارد که همانا آرزوی دل من، نهایت جست‌وجو و خواهش، همه اختیارم، بلکه حقیقت خیر و سعادت من تویی:

لانت منی قلبی و غایه بغیتی و اقصى مرادی و اختیاری و خیرتی

(ابن‌ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴، ص ۸۱)

منشأ عشق او زیبایی‌های مقید و متعارف نیست، بلکه جمال و زیبایی مطلق است که تمام زیبایی‌ها سایه‌ای از آن است:

سقتی حُمیا الحب راحه مقلتی و کاسی محباً من عن الحسن جئت

(همان، ص ۳۱۵)

دست نگاهم شراب محبت را با جام رخسارت و بر جانم ریخت؛ رخساری که از زیبایی‌ها برتر بود. به عبارت دیگر، مدرک و ناظر آن جمال مطلق وجودی است که فرع وجود آن زیباروست و هر فرعی به اصل خود مایل است. ابن‌فارض با اولین نگاه، اصل خویش را یافت و دل‌باخته و عاشق گشت (فرغانی، ۱۳۵۷، ص ۸۱). وی از جبلی بودن عشق سخن می‌گوید و معتقد است: عشق از ازل در نهاد آدمی شده شته است:

منحت ولاها یوم لا یوم قبل أن بدت لی عند العهد فی عقد بیعتی

و همت بها فی عالم الامر حیث لا ظهور و کانت نشوتی قبل نشاتی

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۳۸)

زمانی عشق او به من عطا شد که هنوز روز و شبی نبود، قبل از اینکه او به هنگام عهد و موطن میثاق در عالم جسم و عنصر برآیم پدیدار شود. در عالم امر و روح، آنجا که هنوز هیچ ظهوری نبود شیفته و حیرانش شدم. مستی من قبل از ایجاد شدنم بود (فرغانی، ۱۳۵۷، ص ۱۹۵).

او پیمودن راه عشق و عاشقی را ملازم سختی و درد می‌داند که هزار آتش و درد و غم است و نامش شده «عشق»:

و ماظفرت، بالود روح مُراحه و لا بالولا نفس، صفا العیش وذت

و این الصفا؟ هیهات من عیش عاشق و جئه عدن، بالمکاره حُفت

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۳۱)

هرگز جانی که به آسایش خو کرده به یافت محبت ظفر نخواهد یافت. نفسی که عیش و صفای به دور از رنج و نامردی را می طلبد راه به عشق نمی برد. عاشق و عیش کجا؟! چه دور است راحتی عاشق، در حالی که بهشت جاودان نیز در ناخوشی ها پوشیده شده است (فرغانی، ۱۳۵۷، ص ۱۲۲).

ابن فارض برخی سختی ها و بلاها را در راه رسیدن به عشق حقیقی بیان کرده، می گوید: نهایت بلاهایی که عشاق را به هلاکت کشانده بعضی از آن چیزی است که او در اول عشق خود چشیده و از گفتن بسیاری از امور ساکت مانده؛ زیرا به بیان در نمی آید.

این شرح بی نهایت کز عشق باز گفتند حرفی است از هزاران کاندز عبارت آمد

(ابن ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴، ص ۶۴)

و آخر ما القی الالی عشقوا الی ال ردی بعض ما لاقیت اول محتسی

(ابن فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷)

و أسکت عجزاً عن أمور کثیرة بنطقی لن تحصی، و لو قلت قلت

(همان، ص ۲۹)

عاشق سالک بر این گمان است که وصال یک امر ساده و در دسترس است (ابن فارض، ۱۹۵۷، ص ۵۲)؛ اما ابن فارض پختگی عشق را در شداید و بلاهایی می داند که مقتضی غیرت عشق است. حقیقت عشق با بلا در آمیخته است؛ بلایی که عین نعمت است؛ زیرا موجب رهایی او از بند خودیت می شود:

نعم و تباریح الصبابة ان عدت علی من النعماء فی الحب عدتی

(ابن فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۳۰)

هرچند آتش عشق در ظاهر ظلمی است در حق عاشق، ولی چون حکم مابه الاتحاد را قوت می دهد و احکام مابه الامتیاز را زایل می کند و موجب اتصال به جانب جلال و جمال معشوق می شود، نعمتی از طرف معشوق و موجب شکر است (فرغانی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۵).

از دیدگاه ابن فارض عشق منشأ طهارت و معرفت و بصیرت در قلب عارف است. راز این مطلب در آن است که علم و معرفت فرع مناسبت و اتحاد است و این اتحاد توسط عشق حاصل می شود. پس عشق طریق معرفت است:

و لو جلیت سر، علی اکمه غدا بصیرا، و من راووقها تسمع الصم

(ابن فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۱۸۱)

اگر شراب محبت ذاتی بر باطن و سر کور مادرزاد آشکار گردد هرآینه بصر بصیرت او بینا شود و بر شهود وحدت در کثرت توانا گردد و در مجالی خلقیه جز وجه حق نبیند و با ریاضات شاقه و مجاهدات صادقانه از کدر تعلق به ماسوای حضرت، ذات صافی گردد و به استماع اسرار روحانی و اخبار ربانی در اهتزاز آید (جامی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۲).

این آتش عشق است که از یک سو اشتیاق وصل به محبوب را در سالک عاشق برمی‌انگیزد و از سوی دیگر او را از هستی خود که مانع رسیدن به معشوق است، خلاصی می‌بخشد و عاشق را این‌گونه به استقبال فنا می‌کشاند:

زننده کدام است بر هوشیار؟ آنکه بمیرد به سر کوی یار

(ابن‌ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴، ص ۹۹)

و ائی الی التهدید بالموت راکن و من هو له ارکان غیری هُذَّت

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۳۴)

از ترس مرگ، اعضا و ارکان دیگران به لرزه درآمده و فرو می‌ریزد، اما من بی‌تردید با تهدید مرگ آرام می‌گیرم و آن را خواهانم، تا از این درد هجران رهایی یابم (ابن‌ترکه، ۱۳۸۴، ص ۳۱۸).

لعمری و ان اتلف غمیری بجنها ربحت، و ان بلیت حشای ابلت

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۳۵)

به زندگانی‌ام سوگند! اگرچه عمر خود را در قمار عشق او باختم، ولی برنده شدم، و اگرچه قوای من پوسیده و فرسوده شد، اما من پر سوادم که به عافیت و بقا رسیدم (ابن‌ترکه، ۱۳۸۴، ص ۱۶۴).

طبق دیدگاه ابن‌فارض عشق ازلی موجب پیدایش هستی است و هر آنچه رخ می‌دهد بر اثر عشق و انگیزشی است که حقیقت محبت ایجاد کرده و موجب پیوند وجود با مخلوقات و شکل‌گیری عهد «الست» شده است (همان، ص ۵۳). ظهور این عشق در دل سالک می‌تواند او را از زندگی دون دنیایی رهایی بخشد و به سرمنزل مقصود و حیات طیبه الهی برساند.

۳. ویژگی‌های عشق از دیدگاه یوحنا

۳-۱. نشاط‌آفرینی

روح زمانی که شایستگی دریافت فیض را پیدا کند روح‌القدس در نهایی‌ترین اعماق آن عمل می‌کند؛ جایی که هیچ پلیدی در آن راه ندارد. در این حال، روح تسلیم مطلق است و از توانایی‌های حسی بی‌بهره، و حتی اراده‌ای از خود ندارد و تنها دلمشغولی او شایستگی برای پذیرش فیض خداوند است (برنارد، ۲۰۰۶، ص ۲۱۳).

به باور یوحنا، این آتش الهی نه تنها روح را پریشان نمی‌کند، بلکه خشنودی و شغف روح را برمی‌انگیزد (ایدم، ۱۹۳۴، ص ۲۴). عشق الهی مانند آتش طبیعی دردناک و سوزاننده نیست، بلکه مطلوب عارف است. یوحنا در توصیف آن از اصطلاح «زخمی خوشایند» بهره می‌برد (خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۲۳۱). در عشق، هم زخم و هم مرهم نهفته است. روح الهی با آتش عشق زخمی می‌شود و در عین حال با همان آتش التیام می‌یابد. این زخم با اراده روح‌القدس در روح انسان الهی ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر، عشق از طریق روح‌القدس به انسان داده می‌شود.

به باور یوحنا، همان گونه که در گذشته با آهن گداخته زخم‌های عمیق و عفونی بدن را داغ می‌کردند و بهبود می‌دادند، آتش عشق الهی نیز زخم‌های روح را با زخمی بزرگ‌تر و عظیم‌تر التیام می‌بخشد. شفابخشی عشق در جراحت و صدمه آن است. هرچه جراحت بیشتر باشد، التیام و شفابخشی آتش نیز بیشتر خواهد بود. عشق سوزاننده و محوکننده است، تا به حالت کامل‌تر و حیات برتر منجر شود. پس از یک جهت درد و رنج به دنبال دارد و از جهت دیگر، حیات برتر و سعادت قرب به معشوق را به ارمغان می‌آورد. این روند ادامه دارد تا اینکه روح کاملاً در آتش الهی فانی گردد (همان، ص ۴۴).

۳-۲. حیات بخش بودن

یوحنا چشیدن طعم زندگی جاوید را که دومین فیض الهی است، به پسر نسبت می‌دهد و به آن «حس لطیف» می‌گوید. یوحنا در نجوایی عاشقانه او را این گونه می‌ستاید:

ای حس لطیف و خوشایند! ای کلمه! تو برای من، شیرین، شادی بخش و دلپذیر هستی. ای کسی که کوه‌های سر به فلک کشیده در برابر عظمت و قدرت تو خرد و حقیرند! ای حس شریف که عزیزترین و مقدس‌ترین وجود الهی هستی و با اینکه بسیار مهیب و ترسناکی، با مهربانی مرا لمس می‌کنی! آه! ای خدای من! ای حیات و ای جان من! تو درونی‌ترین و پنهانی‌ترین اعماق روح کسی که از همه مخلوقات دل بریده و از حیات دنیوی دوری جست است، مستور گشته‌ای. بی‌شک، چنین کسی فرزند و پسر الهی توست. تو او را از تمام صفات انسانی و پلییدی‌ها پاک ساخته‌ای (همان، ص ۴۲).

یوحنا بارها تأکید می‌کند که حس لطیف فقط ارواحی را لمس می‌کند که با وجود پاک و مطلقاً تطهیر یابند؛ وجودی که لایتناهی و بیکران است. به همین علت هر چیزی که با آن تطهیر یابد، لایتناهی و بیکران می‌شود و طعم زندگی ابدی را خواهد چشید (همان، ص ۴۸).

۳-۳. معرفت بخش بودن

رمز معرفت بخش عشق در کشف روح، در تاریک‌ترین و عمیق‌ترین لایه‌های آن است که شناخت آن بدون وجود آتش الهی امکان‌پذیر نیست (ایدم، ۱۹۳۴، ص ۴۹). یوحنا عشق واقعی خدا را «من» حقیقی انسان می‌داند و معتقد است: تنها با یافتن من حقیقی است که زوایای تاریک وجود انسان آشکار می‌شوند. او در این باره می‌گوید: «ما خود را در ورای آنچه به نظر می‌رسد، می‌بایم. این آگاهی جز با آتش عشق الهی میسر نیست (همان، ص ۲۸).

۳-۴. زمینه‌ساز تحقق اتحاد با پدر

یوحنا سومین فیض را که همان «دست مهربان» است، پاداش کامل روح می‌شمرد و آن را استعاره از پدر می‌داند. در واقع تمام تلاش روح برای رسیدن به اتحاد الهی با پدر است. هیچ عنصری بجز عشق الهی نمی‌تواند زمینه‌ساز تحقق اتحاد الهی شود (خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۱۶۹).

یوحنا دست را نمادی از قدرت و مهربانی خداوند می‌داند که به سبب شایستگی روح، خداوند آن را بر سر سالک قرار داده است. وی می‌گوید:

ای دست مهربان! شکوه، قدرت و بخشندگی تو لایتناهی است. تو از روی لطف و عنایت هدایایی به من ارزانی داشتی. ای دست پرمهر! تو در عین نابودکنندگی، زندگی بخش و مظهر عشق و دوستی هستی و هیچ چیز وجود ندارد که دست مهربان تو بر سر آن نباشد؛ زیرا تویی زندگی و حیات الهی. هرگز هلاک و نابود نمی کنی، مگر اینکه زندگی ببخشی، و هرگز زخمی را ایجاد نمی کنی، مگر اینکه شفا و التیام دهی (همان، ص ۱۶۹).

۳-۵. نورانی بودن

در دستگاه عرفانی یوحنا، ظلمت هرگز به نور دست نمی یابد؛ زیرا دو امر متضاد و مغایر در یکجا جمع نمی شوند. ظلمت که در حقیقت، همان عشق به مخلوقات دنیوی است، با نور که همان عشق به خداوند است، هیچ شباهتی به هم ندارند. بنابراین اتحاد الهی و اشتیاق دیدار خدا در روحی که تعلقات دنیوی را از خود دور نساخته است، قرار نمی گیرد (همان، ص ۴۷).

شأن و مقام مخلوقات در مقایسه با شأن والای خالق، ناچیز و ناگفتنی است. نسبت اتحاد روح با خدا نیز مانند نسبت اتحاد ظلمت با نور است. بی شک روح کم استعداد برای اتحاد با خالق، اگر به مسائل دیگر عشق ورزد از اتحاد و استحاله در خداوند بازمی ماند (همان، ص ۲۵). با نفوذ شعله عشق الهی، روح از هرگونه امر دنیوی و غیر الهی خالی می شود؛ زیرا تاریکی توان درک نور را ندارد. روح هنگامی که نور به آن رخنه کند، می تواند تاریکی ذاتی خود را کشف و آن را رفع کند.

۳-۶. نیازمند بودن به مرشد

به اعتقاد یوحنا، سالک در سیر و سلوک نمی تواند به خود متکی باشد. او برای هدایت و رهبری خود عشق باید به یک معلم کارآزموده اقتدا کند (همان، ص ۲۵-۳۰).

یوحنا ضرورت دستگیری سالک و رهبر وادی عشق را با تمثیل «دانه خردل»، مقتبس از کتاب مقدس شرح می دهد. او می گوید: همان گونه که دانه خردل از اعماق خاک سر بیرون می آورد و رشد می کند و سرانجام تبدیل به درختی می شود که پرندگان آسمان روی شاخه های آن لانه می سازند و سکنای می گزینند، ملکوت آسمان نیز شبیه دانه ریز خردل است که انسان در مزرعه روح خود می کارد و به کمک کمالات و فضایل اخلاقی و با دستیابی به مراتب بلند عرفانی، خود را از پستی به اوج معنویت می رساند و در نهایت، نتایج و ثمرات معنوی خود را به فرزندان روحانی خود انتقال می دهد و دیگران را از این فیض و موهبت الهی بهره مند می سازد (اسمیت، ۱۹۳۹، ص ۱۰۰).

یوحنا تأکید فراوانی بر محو شدن در مسیح به مثابه راهبر واقعی عشق می کند. به عقیده او سالک باید مسیح را در همه امورش واسطه قرار دهد و زندگی خود را با او تطبیق دهد (خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۴۲).

یوحنا راه رسیدن به عشق را تحمل سختی ها و مشکلات می داند. او معتقد است: با تکیه بر حواس جسمانی نمی توان یک انسان معنوی و روحانی شد. رنج لباس عاشقان است که خداوند به وسیله آن دوستان خود را از خواب و غفلت بیدار می کند. یوحنا می گوید:

همواره بکوش تا به کار مشکل پیش از کار آسان، کار تلخ پیش از کار لذت‌بخش، کار ناخوشایند پیش از کار مطلوب، کار دردآور پیش از کار بی‌درد، کار کم‌ارزش پیش از کار پرارزش و نیز به کاری که مورد علاقه تو نیست، پیش از آن کاری که به آن علاقه‌مندی راغب باشی (ایدم، ۱۹۳۴، ص ۷۰).

۴. ویژگی‌های عشق از دیدگاه ابن‌فارض

از نگاه ابن‌فارض در این دنیای دون تاریک و آشفته تنها عشق فریادرس است و از این دولت است که انسان گرانمایه خواهد شد، نه از طریق جمع علوم معقول و منقول و نه از طریق اعمال ظاهری یا پیراستگی اخلاقی بدون عشق:

| | |
|----------------------------|-----------------------------------|
| عباد من العباد، فی کلّ أمه | فطب بالهوی نفساً فقد سُدت انفس ال |
| بظاهر اعمال، و نفس تزکّت | و فز بالغلی، و افخر علی ناسکِ علا |
| بمنقول احکام و معقول حکمه | و جُز مثقالاً لوخف طفاً مُوگلا |

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۴۸)

دل به عشق خوش دار و نفست را بدان نیکو کن، که سرآمد بندگان هر امتی می‌گردد. به رتبه والا و منزلت عظمای عشق نایل شو، و دامن افتخار بیفشان بر ناسکان خانقاه معاملات و ساکنان زوایای تعبدات ظاهری، که بلندی مرتبه ایشان به واسطه تحلی به اعمال ظاهری و تزکی نفس است. برگرد از کسانی که با بار علوم نقلی و عقلی، سنگین و صاحب‌وزن شده‌اند، که اگر آن بار سبک شود، خوار و بی‌مایه برجای مانند (ابن‌ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵). این از آن‌روست که کمال حقیقی درک و دریافت مطلق هستی است و این برخورداری جز با اتحاد و یگانگی با حقیقت هستی حاصل نمی‌شود. اگر کسی به مقام اتحاد رسید دیگر حقیقتی متمایز از کمال نیست؛ ولی دیگران خود را با ضمیمه اموری سنگین نموده‌اند که با رفع آن، دیگر قدر و وزنی نخواهند داشت. پس اگر شخصی جز در طریق اتحاد گام نهد، عمر خود را فنا کرده است:

و جل فی فنون الاتحاد و لا تحد الی فئه، فی غیره العمر افنت

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۴۸)

در مراتب اتحاد که با عشق حاصل می‌شود، جولان بده و به سمت گروهی که در غیر تحقق به این مقام، عمر خود را فانی کرده‌اند، متمایل نشو (فرغانی، ۱۳۷۵، ص ۳۹۰).

فاصله بین سالک و محبوبش حجاب خودپرستی است. او باید بکوشد این دوگانگی را از بین ببرد. این دوگانگی تنها از طریق عشق سوزان ممکن می‌شود. در حقیقت، برای رها شدن از نفس که سخت‌ترین مرحله است، «محبت» راهی است که ابن‌فارض آن را برمی‌گزیند. ابن‌فارض می‌گوید: من مذهبی جز حب ندارم و اگر روزی از راه عشق منحرف شوم از کیش و آیین خود بیرون شده‌ام (ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷). در طریق محبت، «من» عاشق عین معشوق می‌شود و «من» وجود مستقل ندارد (حداد، ۲۰۰۰، ص ۱۹۸).

محبت موجب می‌شود که محب برای رسیدن به معشوق خود بتواند از هستی محدود خود بگذرد و خود را در هستی معشوق مستهلک سازد. منظور او از «فنون اتحاد» اشاره به مراتب عشق است که توضیح آن خواهد آمد. زندگی انسانی بدون عشق الهی بی‌ارزش است. انسانی که از عشق بی‌بهره است در حقیقت زندگی حیوانی دارد. / ابن‌فارض می‌گوید:

فلا عیش فی الدنیا، لمن عاش صاحباً و من لم یمت سکراً بها فاته الحزم

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۱۸۵)

هر که جانش از بادهٔ عشق سرمست نگشت و هشیاری گزید، از عیش دنیا بهره‌ای ندید، و هر که از آن شراب جرع‌های نچشید، طریق عقل و فراست و سبیل حزم و کیاست نیمود (جامی، ۱۳۴۳، ص ۳۸).

البته منظور / ابن‌فارض این نیست که او متخلق شدن به خصلت‌های نیکو یا تعبد به مناسک دینی را لازم نمی‌داند، بلکه آن را کافی نمی‌شمرد. کسی که با کسب فضایل و زدودن رذایل خود را نیکو نساخته باشد مسانختی با زیبایی محض ندارد. پس این امور لازمند، ولی هدف و نهایت مقصود نیستند. مقصد او حق‌الیقین و کوچ از خود است که با گذر از علم‌الیقین و دارا شدن علم‌الیقین حاصل می‌شود:

اسافر من علم‌الیقین لعینه الی حقه حیث الحقیقه رحلتی

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۶۴)

او برای رسیدن به این مقام در محبت و حقیقت، مراتب اسلام و ایمان و احسان را طی کرده و از موهبات آنها بهره‌مند شده و به مقام جمع رسیده است (همان، ص ۶۷).

عشق امری ازلی است که سبب شده حقیقت واحد احدی در همه مجال ظهور کند و معروف شود. اگر حقیقت وجود به خاطر محبت در تعینات ظاهر شده است پس رسیدن به حقیقت وجود و رهایی از بند قید و تعین، جز با محبت حاصل نمی‌شود. عشق تنها راه رسیدن به حقیقت است و محبت رنگ وجود و سرشته در آن و ابدی است. پس رازی است که می‌تواند آنها را به اصل خود بازگرداند (فرغانی، ۱۳۷۵، ص ۴۰۴).

عشقی که / ابن‌فارض خود را از آن برخوردار می‌داند عشق مقید و محدودی نیست که در برابر آن کینه و نفرتی باشد. عشق امری ازلی است و هنگامی محقق است که غیری نباشد تا حکم نفرت و بغض آشکار باشد. پس رتبه عشق‌های معمولی پایین‌تر از عشق اوست؛ همچنان که عشق او از مرتبه کسانی که به اتحاد رسیده و کثرات را نمی‌بینند نیز فراتر است؛ زیرا محبت او و یگانگی‌اش با معشوق به‌گونه‌ای است که معشوق را نه ورای کثرات، بلکه در همین کثرات نیز مشاهده می‌کند.

و مُلک معالی العشق ملکی، و جندی ال معانی، و کُلُّ العاشقین رعیتی

و جاوزت حدَّ العشق فالحبُّ کالقلى و عن شواو معراج اتحدادی رحلتی

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۴۸)

مملکت بلندمرتبه‌ترین عشق - که عشق ذاتی حقیقی و یکی‌کننده عاشق و معشوق است - ملک و محل فرمانروایی من است، و لشکر من معانی و احکام شریعت و طریقت و حقیقت است و به آن واسطه همه عاشقان را که سالک‌اند، محکوم و رعیت خود می‌گردانم. من از عشق‌های متعارف که مقابل نفرت است، فراتر رفته و از مقصدی که اتحاد است، گذر کرده‌ام و به مرتبه شهود وحدت در کثرت رسیده‌ام که در آنجا حب و نفرت یکی است (فرغانی، ۱۳۷۵، ص ۲۸۷).

ابن‌فارض مراتب پایین‌تر عشق را - همان گونه که گذشت - برای سالکان مقامی نیکو می‌شمرد که باید به آن دست یابند، ولی بیان می‌کند که خود از این مراحل عبور کرده و به بالاترین مرتبه دست یافته است. ابن‌فارض حضرت حق را پیش از آفرینش کاینات که مستغرق در وحدت و کمال است، هم معشوق و هم عاشق می‌داند. عشق او سبب شد تا گنج پنهان خود را آشکار سازد و از این‌رو آفرینش خلق را آینه ظهور خود گردانید و با «حرکت حبی» در عینیت خود پدیدار گشت. به عبارت دیگر اگر محبت نبود عالم و هرچه در آن است در کتم عدم باقی می‌ماند (ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۱۴۲). بنابراین عشق با اطلاق ذاتی خود، در همه موجودات ساری است. عشق دلدادگانی همچون لیلی و مجنون، لبنی و قیس ناشی از سریان عشق مطلق است.

فکلٌ ملیحٍ حسنه، من جمالها معازله، او حسنٌ کل ملیحه

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۴۴)

هر صاحب ملاحظتی زیبایی‌اش از حضرت معشوق مطلق عاریت گرفته شده و همه خواریان همچنان که وجودشان فرع وجود حق است، نیکویی صورتشان نیز فرع حسن طلعت اوست (فرغانی، ۱۳۵۷، ص ۲۶۳).

تجلیت فیهم ظاهرا و احتجت با طنا فاعجب لكشف بسترة

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۴۵)

من بودم که به مقتضای عشق در صورت این عاشقان ظاهر شدم و با همین ظهور در حجاب و بطون قرار گرفتم. پس چه عجیب است آشکارگی که با پوشیده شدن حاصل می‌شود! (ابن‌ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۵)

۵. مراتب عشق از دیدگاه یوحنا

یوحنا هیچ تبیین مستقلی از مراتب عشق ارائه نکرده است. او فقط معتقد است که عشق مراتبی دارد که کسی از آن باخبر نیست. از نظر او شکل‌ها و انواع گوناگونی از آتش و زخم عشق وجود دارند که کسی قدرت فهمیدن آنها را ندارد؛ زیرا تجربیات عرفانی نامتین هستند. بنابراین هیچ‌یک از مراتب شبیه دیگری نیست (خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۲۹).

به بیان دیگر، یوحنا روح را به خانه اعیانی تشبیه می‌کند که طبقات متعددی دارد. با هر کوششی که سالک برای تحقق اتحاد الهی انجام می‌دهد، وارد یکی از طبقات آن می‌شود. اگر یک درجه از آتش عشق الهی در روح

باشد، او به طبقه اول خانه اعیانی عشق الهی راه می‌یابد. به همان نسبت روح سالک به واسطه لطف و فیض الهی مرکز و کانون عمل خداوند قرار می‌گیرد و آماده سیر به طبقه بعدی می‌شود. سرانجام خداوند درونی‌ترین و نهایی‌ترین بخش روح را زخمی می‌کند؛ یعنی روح به بالاترین و نهایی‌ترین مراتب عشق، «استحاله» (transforming) و «اشراق» الهی (enlightening) می‌رسد (ایدم، ۱۹۳۴، ص ۳۰).

از دیدگاه یوحنا صلیبی عشق دو نوع است:

۵-۱. عشق عام

با آنکه یوحنا در آثار خود بر دوری و مجرد نفس از دنیا تأکید می‌کند (خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۲۶)، یوحنا آفرینش را - فی نفسه - خوب می‌داند و معتقد است: انسان همواره از نعمت‌های آن به شکل نادرستی استفاده می‌کند (ایدم، ۱۹۳۴، ص ۱۹۰). وی بر این باور است که همه مخلوقات همواره در معرض وزش نسیم رحمت بیکران و عشق فراگیر خدا بوده و هستند. رد پای محبوب در تمام مخلوقات وجود دارد و مخلوقات باید زیبایی خالق را به اندازه وسع وجودی خود ظهور بدهند. هر که زیبایی و کمال محبوب را بیشتر آشکار سازد، آتش عشق الهی در او شعله‌ورتر خواهد شد (خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۱۴۴).

۵-۲. عشق خاص

یوحنا معتقد است: هرگاه سالک به تناسب ظرفیت وجودش به مرتبه‌ای از معنویت و روحانیت دست یابد که خداوند در او عمل کند، روح او کانون اصلی خدا می‌شود. در این لحظه، روح با همه توان و قدرت خود، عشق را حس می‌کند و با معجزه عشق به خداوند پیوند می‌خورد. او می‌گوید: خدا در همه ارواح، در تاریک‌ترین و پنهانی‌ترین اعماق آنها خانه دارد؛ زیرا اگر چنین نبود وجود آنها معدوم می‌شد. تنها تفاوت آن است که اندازه این عشق در هر روحی متفاوت است (ایدم، ۱۹۳۴، ص ۱۹۰).

۶. مراتب عشق از دیدگاه ابن‌فارض

ابن‌فارض سفر عشق را به سه مرحله تقسیم می‌کند:

گام نخستین عشق آمیخته با هوای نفس، خواسته‌های نفسانی و در ارتباط تنگاتنگ با خودخواهی عاشق است. در این مرحله عاشق طلب وصل می‌نماید، ولی معشوق او را نهیب می‌زند:

حلیف غرام آنست، لکن بنفسه و ابقاق وصفا منک بعض ادلتی

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۳۲)

تو یار و پیماندار عشقی، لیکن بر نفس خودت عاشقی، نه بر ما، و مطلوب و معشوق تو نفس و حظوظ توست، نه حضرت قدس ما، و بعضی از دلایل من بر صدق این قضیه آن است که تو وصفی از اوصاف خودت را باقی گذاشتی

(فرغانی، ۱۳۵۷، ص ۱۴۹-۱۵۰). تا وقتی عاشق عشق را به خود منتسب می‌کند و تقاضای وصل دارد هنوز در عشق خود تام نیست، مگر اینکه از خود فانی شود. حضرت معشوق بعد از آنکه عاشق صدق محبت خود را آشکار ساخت با عنایت خود او را در مراتب دیگر حب سیر می‌دهد و با تجلی در اسماء افعال و صفات، او را به توحید فعلی و صفاتی می‌رساند و به اسماء خود متحقق می‌سازد و بالاتر از این به تجلی جمعی ذاتی مفتخر می‌گرداند تا سالک نغمه سر دهد:

فلاح فلاحی فی اطراحی فأصبحت ثوابی لاشیء سواها مشیتی

(ابن فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۳۹)

پس رستگاری من ظاهر شد، وقتی همه خودیت و غیریت را به دور انداختم. بنابراین خود معشوق جزای من شد، نه غیر او یا اسما و صفات او (فرغانی، ۱۳۵۷، ص ۲۰۸). در این مرحله همه صفات از بین رفته‌اند و دیگر تمایز و اختلاف میان اضداد و ناسازگاری معنای خود را از دست داده است. در اینجا است که عشق با نفرت، دوری با نزدیکی و هجران با وصل برابر می‌شود.

در دیدگاه/بن‌فارض مسیر عشق مسیری نیست که سالک خود ببیند، بلکه عنایت معشوق مدرسان اوست. سالک ابتدا استعداد خود را با عاشق شدن نشان می‌دهد، ولی این عشق از خودخواهی خالی نیست. حضرت محبوب او را یاری کرده، سالک را فانی و از بند خودیت رها می‌سازد و سیر دادن او را خود متکفل می‌گردد؛ یعنی از مقام عاشقی به معشوقی می‌رسد و در نهایت، از مرتبه نیز ترقی نموده، عین عشق می‌شود و عاشق و معشوق و عشق یکی می‌گردند. از این مراتب، به «مقام قرب نوافل و فرائض» و جمع بین این دو یاد می‌شود (ابن ترکه، ۱۳۸۴، ص ۶۰۶).

۷. مقصد عشق و جایگاه انسان کامل در سلوک از دیدگاه یوحنا

یوحنا معتقد است: ماهیت غایت سیر و سلوک عرفانی برای سالک ناشناخته است. «عشق» عنصر اصلی در تداوم سیر و سلوک و دستیابی به فیض الهی است. در حقیقت عشق سبب می‌شود که عاشق از هرچه غیر معشوق است روی برگرداند. در عرفان یوحنا، خداوند در همه ارواح و در همه واقعیت‌های خلق شده، سریان و جریان دارد. بین همه مخلوقات و خداوند اتحاد طبیعی و ذاتی وجود دارد. اما آنچه در نظام الهیاتی و عرفانی یوحنا جایگاه رفیعی دارد، اتحاد ماورای طبیعی و یا همانندی است که تنها به دنبال عشق و در اثر ارتباط میان خدا و مخلوق پدید می‌آید. عارف مسیحی برای تحقق این امر، تنها یک چیز لازم دارد و آن چیزی جز نفی واقعی خود با تسلیم نفس به رنج و بلا، به خاطر عشق به عیسی و فنا شدن در او نیست. وقتی عارف به هیچ بودن، یعنی به اعلا درجه تواضع می‌رسد اتحاد میان روح و خداوند صورت می‌بندد. عاشق در این مرحله، دیگر از چیزی نمی‌ترسد؛ زیرا هرچه هست از درون خود جست‌وجو می‌کند. عارف با درهم شکستن دنیای وهم و تصورات، به بارگاه اتحاد نزدیک می‌شود (خوان دلا کروز، ۲۰۰۴، ص ۴۳۵).

در این مرحله جذبۀ سلبی یا خلسه ظلمانی به سالک دست می‌دهد و در سالک به واسطه تمرکز شدید امر متعالی، نوعی بی‌خبری و بی‌حسی نسبت به دنیای بیرون به وجود می‌آید که در آن، روح به نزدیک‌ترین نوع اتحاد با خدا می‌رسد (خوان دلا کرروز، ۲۰۰۷، ص ۱۰۷-۱۱۰). روح در پایان سیر و سلوک با نوری عظیم مواجه می‌شود که همان حکمت الهی است. نور حکمت الهی نیز ادراک طبیعی روح را از کار می‌اندازد و آن را با تاریکی، ظلمت و سیاهی روحانی پر می‌کند و حتی به حالت غش می‌افتد (خوان دلا کرروز، ۲۰۰۴، ص ۱۰۷-۱۱۰). دستیابی به بالاترین مراحل سیر و سلوک همان فنا و جذبۀ در عشق الهی است. اتحاد روح با خدا و استحاله کامل هنگامی رخ می‌دهد که همانندی و شباهتی که توسط عشق به وجود می‌آید، ابقا شود. به تعبیر دیگر، «اتحاد عرفانی» تنها به معنای موافقت کامل و کلی بین اراده انسان و اراده خداست، به گونه‌ای که آنچه مطلوب یکی است، برای دیگری نامطلوب نباشد (والتر، ۱۹۶۰، ص ۱۹۹).

در اوج اتحاد عاشقانه، خدا خدا و انسان انسان باقی می‌ماند؛ اما به سبب آنکه روح به صورت خود خدا شده، به منزله شریکی در ذات الهی نامیده می‌شود. در این حالت خدا و انسان متعلق به یکدیگر می‌شوند، اما با هم برابر نیستند (فرانس، ۱۹۲۴، ص ۲۸۲).

انسان به واسطه پاک کردن همه سیاهی‌ها و ناپاکی‌های مخلوقات، در قلبش جایگاهی برای خدا می‌سازد و اراده‌اش را کلاً با اراده خداوند هماهنگ و متحد می‌گرداند؛ زیرا او به خاطر عشق به خداوند خانه قلب خود را از همه آنچه خدایی نیست پاک گردانیده است. تنها در این صورت است که خداوند، بودن مافوق طبیعی‌اش را به او انتقال خواهد داد و روح مالک هر آنچه خدا مالک آن است خواهد بود. از این رو روح جز خدا و خدا جز روح نیست. در واقع خداوند به واسطه سهیم شدن روح با او، همان روح است و روح همان خداست (هیلدا، ۱۹۶۵، ص ۲۴۸-۲۴۹).

در پایان یوحنا اینچنین نتیجه می‌گیرد: عشق روح را با خدا متحد می‌سازد و هرچه این عشق عمیق‌تر باشد، نفوذ خدا در روح بیشتر است. می‌توان گفت: میزان عشق در اثر اتحاد با خدا لحظه به لحظه بیشتر می‌شود. اوصاف گوناگونی از خانه خدا وجود دارد که روح واجد همه آنهاست. هیچ روحی از عشق به خدا عاری نیست، اگرچه میزان آن بسته به فیض الهی است. عشق یکی است. از این رو معشوق هم یکی است. اگر می‌توانستیم دو گونه عشق بیابیم، می‌توانستیم ادعا کنیم که معشوق‌ها متعدّدند (جیمس، ۲۰۰۳، ص ۲۳۹).

روح که با شعله دلپذیر عشق احاطه شده است، آتش عشق را می‌ستاید و هر لحظه در آن فانی می‌شود. در این هنگام عالم ماده که پرده میان عاشق و معشوق است، به کنار می‌رود و حیات دنیوی روح به حیات ابدی تبدیل می‌شود و بدین‌سان روح بقا می‌یابد. روح شعله را که همان روح‌القدس است، با اشتیاق بیشتری می‌خواند و از او می‌خواهد که این مواجهه بی‌نظیر را نصیب او گرداند و پرده جسم را از میان بردارد تا او به کمال اتحاد دست یابد (خوزف، ۱۹۳۹، ص ۲۴۰).

۸. مقصد عشق و جایگاه انسان کامل در سلوک از دیدگاه ابن‌فارض

در دیدگاه عرفای اسلامی، از جمله ابن‌فارض، حقیقت وجود به ذات وحدانی خود، جامع همه حقایق است و «حرکت حبی» از مقام وحدت به سوی جمع احدی وحدت و کثرت است. انسان با آتش عشق از بند قیود خلاصی یافته، متحقق به احدیت جمع می‌گردد و در این مرتبه است که به حاق حقیقت دست می‌یابد و از جهل و نقص رها می‌شود. پس شهود همه حقایق در ذات و رفع همه تقیدات ظاهری و باطنی مقصود عارف است:

تَعَانَتْ الاطراف عدی، و انطوی بساط السّوی عدلا، بحکم السّویه

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۶۲)

همه اطراف از معنی و روح، ذات و صفات و وحدت و کثرت به هم پیوستند، و در این هنگام بساط غیر و غیریت بکلی از بین رفته و همه‌چیز در من، عین یکدیگرند و با هر جزئی کار کل می‌توان کرد (فرغانی، ۱۳۵۷، ص ۴۰۴). در دیدگاه ابن‌فارض عارفان و سالکان اسلامی در حکم وارثان علوم حضرت ختمی هستند و سلوک خود را مدیون آن حضرت و عترت او می‌دانند. حضرت محمد ﷺ ختم رسل و جامع جمیع حقایق و دارای کامل‌ترین مقام است و انبیای دیگر همه شأنی و تابعی از وجود اویند:

و ما منهم، الا و قد کان داعياً به قومه للحق، عن تبعیه

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۷۲)

همه انبیا و رسولان در حقیقت نواب و خلفای او بودند که مردم را به تبعیت از او، به حق دعوت می‌کردند (ابن‌ترکه، ۱۳۸۴، ص ۳۵۹).

عترت طاهره ﷺ نیز جانشین او در میان امت هستند و عارفان امت از مشکات وجود ایشان بهره می‌برند. تنها راه رسیدن به کمال حقیقی، ولایت و قرب به حق تعالی است که با سر و دل سپردن به ولایت حضرت رسول اعظم و عترت او ﷺ ممکن می‌شود:

بِعتره استغنت عن الرّسل الوری واصحابه و التّابعین الاثمه

(ابن‌فارض، ۱۴۱۰ق، ص ۷۲)

به واسطه اهل‌بیت و خاندان مصطفی ﷺ مسلمانان در شریعت و طریقت و حقیقت از پیامبران و رسولان بی‌نیاز شدند (ابن‌ترکه، ۱۳۸۴، ص ۵۲۹).

نتیجه‌گیری

با تحلیل و بررسی تطبیقی مؤلفه عشق در دستگاه سلوکی و عرفانی ابن‌فارض مصری و یوحنا صلیبی به این نتایج می‌رسیم:

۱. در پژوهش‌های تطبیقی در حوزه عرفان می‌توان به عرصه‌های ناشناخته و فهم موارد اشتراک و تمایز و ظرفیت‌های تعامل و گفت‌وگو بین مکاتب عرفانی پی برد.
۲. از دیدگاه هر دو عارف، عشق حقیقی است که فقط باید آن را در اعماق وجود درک کرد و هیچ زبانی قدرت تحلیل حقیقت عشق را ندارد.
۳. از دیدگاه هر دو عارف عشق حقیقی ازلی و موهبی الهی است. عشق امری اکتسابی نیست که بتوان آن را کسب کرد، بلکه باید زمینه‌های دریافت فیض عشق در وجود انسان فراهم شود. این زمینه با تلاش انسان در تبعیت از دستورات حق متعال و تطهیر دل از ناپاکی‌ها فراهم می‌گردد.
۴. عشق از دیدگاه هر دو عارف جنبه عام و خاص دارد؛ یعنی عشق از یک سو در همه هستی جاری است و از سوی دیگر عشق منشأ و مرکب و مقصد حیات عارفانه انسان است. انسان می‌تواند به کمک عشق از مرتبه مادی و نفسانی عبور کند و به عالم اله برسد. عشق قدرت متحد کردن عبد با مولای خود را دارد.
۵. عشق ویژگی‌های متعددی دارد. هر دو عارف به ویژگی‌های یکسانی از عشق اشاره کرده‌اند. نشاط‌آوری، حیات‌بخشی، معرفت‌بخشی، و تطهیر‌کنندگی از صفات بارز عشق الهی است.
۶. مقصد عشق از دیدگاه هر دو عارف اتحاد با خداوند با فناکردن و گذشتن از هستی مجازی خویش است. عشق زمینه وحدت عاشق با معشوق خود را فراهم می‌کند. هیچ قدرتی مانند عشق نمی‌تواند انسان را از خودش بگیرد و انسان را به وحدت شهود برساند. البته دیدگاه وحدت وجودی به معنای ابن‌عربی در اشعار یوحنا صلیبی به صورت واضح و صریح وجود ندارد، اما وحدت شهود حداقل چیزی است که عارف می‌تواند به کمک عشق الهی به آن دست پیدا کند.
۷. هر دو عارف به ضرورت و لزوم مرشدی در مسیر سلوک عاشقانه اشاره کرده‌اند. سلوک عاشقانه نیاز به یک میزان و مرشدی دارد که مراقب احوالات عاشقانه سالک باشد و یا به عبارت دیگر سالک بتواند سلوک عاشقانه خود را بر او عرضه کند و به میزان درستی و انحراف آن پی ببرد.
۸. عرفان و عشق در مکتب ابن‌فارض توسط عارفان حکیم شرح یافته و نسبت آن با شرع و عقل تبیین گشته است. این مسئله در عرفان مسیحی به چشم نمی‌خورد. عرفان اسلامی می‌تواند توضیح عرفان مسیحی را به لحاظ عقلی و هستی‌شناسانه به عهده بگیرد و جایگاه هر کدام و اشتراک و افتراق آنها را توضیح دهد و نقطه وحدت ادیان و عرفان‌ها را برجسته کرده، مورد تأکید قرار دهد و به رشد معنویت در جهان معاصر کمک کند.

منابع

- ابن ترکه اصفهانی، صائغ‌الدین، ۱۳۸۴، *شرح نظم‌الدر*، تصحیح اکرم جودی نعمتی، تهران، میراث مکتوب.
- ابن فارض، عمر بن حسین، ۱۹۸۷م، *دیوان ابن‌الفارض*، چ سوم، بیروت، دار صادر.
- _____، ۱۴۱۰ق، *دیوان ابن‌فارض*، تصحیح مهدی محمد ناصرالدین، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- جامی، عبدالرحمن، ۱۳۴۳، *ترجمه تائیه ابن‌فارض*، مقدمه و تصحیح صادق خورشید، تهران، نقطه.
- _____، ۱۳۷۳، *ترجمه تائیه ابن‌فارض*، بی‌جا، بی‌تا.
- حداد، عباس یوسف، ۲۰۰۰م، *تجلیات الانا فی شعر ابن‌الفارض*، کویت، رابطه‌الادباء فی الکویت.
- حلمی، محمدمصطفی، ۱۹۷۱م، *ابن‌الفارض و الحب الالهی*، قاهره، دارالمعارف.
- فاخوری، حنا، ۱۳۶۸، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه عبدالحمید آیتی، چ دوم، تهران، توس.
- فرغانی، سعیدالدین، ۱۳۵۷، *مشارق الدراری*، مقدمه و تعلیقات سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد، انجمن فلسفه و عرفان.

- Bernard, McGinn, 2006, *The Essential Writings of Christian Mysticism*, United States of America.
- de la cruz, 2004, *san juan, llama de amor viva*, editorial de espiritada, España.
- De la cruz, san juan, 2004, *Llama de amor viva*, editorial de espiritada, España.
- , 2007, *subida del monte Carmelo*, Biblioteca de clásicos cristianos, España.
- Denys, Turner, 1995, *The Darkness of God: Negativity in Christian Mysticism*, Cambridge University Press.
- Franz, Pfeifer, 1924, *Meister Echart*, Deb. Evans (trans.), London, Fount.
- Hilda, Graef, 1964, *The Story of Mysticism*, London, peter Davies.
- Idem, 1934, *Spiritual Canticle*, London, fount.
- James, Cutsinger, 2003, *Not of This World: A Treasury of Christian Mysticism*, Canada, world wisdom. Incorporated.
- Smith, Margaret, 1939, *Studies in Early Mysticism in the Near and Middle East*, Amsterdam, kessinger publishing.
- Walter, Hilton, 1967, "Through Darkness to Light", *The Ladder of Perfection, Watkins*, V. 2, New York, image books.
- Walter, Stace, 1960, *The Teachings of The Mystics*, New York, New American library.